



زینب گلزاری
تهران

می‌کنم فضای مجازی، حقوق زنان، برداشتن کنکور سراسری، چند برابر کردن یارانه‌ها و... چیزهایی است که هر چهار سال یکبار سر مزارشان می‌شود رفت و بالای سر قبرشان گریه می‌کنند؛ اما میزان عمل به آنها به اندازه میزان عملی شدن رژیم‌هایی است که قرار بوده از شنبه انجام شوند. برای انتخاب شدن وعده داده می‌شود و بعد هم که اسب‌شان از صندوق ریاست جمهوری گذشت و نامزد ریاست جمهوری بودن را به عقد کامل درآوردند، می‌روند و پشت سرشان را که پراز وعده‌های رنگی است نگاه نمی‌کنند.

اصلاً می‌خواهم وعده‌های رئیس‌جمهور شدنم را - هرچند خیالی - عوض کنم، می‌خواهم وعده دهم که تمام عزمم را صرف مبارزه با وعده‌های عملی نشده کنم، امیدوارم رئیس‌جمهور جدیدمان با عمل به وعده‌ها تصورات ما نوجوان‌ها را در این باره کاملاً تغییر دهند.



۵ فرمان اصلی رئیس‌جمهور

چشمانم را می‌بندم، از پله‌های صحنه بالا می‌روم و در برابر کف و سوت مردم سر تواضع فرود می‌آورم. بعد از سلام و درود به بینندگان، شروع به گفتن برنامه‌هایم می‌کنم؛

«اگر رئیس‌جمهور شوم پنج فرمان اصلی من این خواهد بود که ابتدا تمام هویت‌های جعلی فضای مجازی را از بین ببرم و همه مجبور باشند با هویت اصلی خودشان در این فضا فعالیت کنند؛ درباره حقوق زنان هم این را می‌گویم که تمام تبعیض‌ها را از بین بخواهم برد (همزمان آهنگ دوباره ایران هم پلی می‌شود)، کنکور سراسری را که عامل تبعیض و ارزش‌گذاری‌های بیرحمانه و غیرواقعی برای نوجوانان و فرزندان این سرزمین است از بین می‌برم، قیمت اجناس را به چند قران تبدیل کرده و در برابرش چند صد هزار تومان یارانه به هر ایرانی می‌دهم...»

مادر با صدا کردنم از آشپزخانه زیر چهارپایه خیالم می‌زند. از روی صحنه کاندیدای ریاست‌جمهوری بودن، پرت می‌شوم روی تخت‌خانه، با خودم فکر



مهدیه بهشتی فر
تهران

گفتم؛
اگر پام بیشتر خرید یعنی
گزینه ۴ درسته، اگر تغییر نکرد یعنی
گزینه ۳ درسته.
گزینه سه؟ تغییری نکرد، گزینه چهار؟
ایول بیشتر شد.
گزینه ۴ رو زدم و با لبخند برگه رو تحویل
دادم.
از سالن که خارج می‌شدم برگه یکی
از بچه‌ها رو دیدم، دقیقاً داشت
سوال آخر رو حل می‌کرد، کنجکاو
نگاه کردم؛ ای به خشکی شانس
گزینه ۳ روزد.

بردم بالا، مراقب با اخم نگام می‌کرد،
قبر خودت رو کندي.
+ اگر به باردیگه ببینم داری تکنون
می‌خوری یا سرو صداره انداختی،
برگه رو می‌گیرم.
سرم رو تکنون دادم، ولی توجهی به
حرفاش نکردم الان فقط دنبال راهی
هستم که این بلا رو از بین ببرم.
دوباره موقعیت رو مناسب دیدم، خم
شدم به سمت پایین اما ای دل غافل
مثل اجل معلق ظاهر شد.
خواست برگه رو بگیره که
دوستی نکش
داشتم.
- به فرصت دیگه لطفا.
+ بهت اخطار داده بودم.
- پس فقط چند ثانیه.
بی حرف نگام کرد.
مثل کسایی که نیت می‌کنند
چشم‌ام رو بستم و توی دلم

سندروم خارش بی‌قرار پا

اگر توی این موقعیت باشم حتما کف پام توی کفش می‌خاره. اون موقعیت اونجاست که مراقب بالای سرم ایستاده و یک حرکت اضافه من مساوی می‌شه با کشیده شدن برگه از زیر دستم. من نمی‌دونم آخر روز جمعه هم وقت خاریدن پاست؟ دستم رو به طرف کفشم بردم، ولی همون موقع سرش رو برگردوند، منم از ترس این که فکر نکنه می‌خوام تقلب کنم، سریع برگشتم سر جام. بیشتر بهم شک کرد و با چشمای ریزشده نگام می‌کرد.
لیخن‌ی زدم که اگر نمی‌زدم بهتر بود. باترید سرش رو برگردوند. خارش کف پام انقدر روی مخم بود که بی‌اختیار پامو کوبیدم به زمین تا شاید یکم از خارشش کم شه اما کم که نشد تازه بیشترم شد. با حس سایه‌ای سرم رو



فاطمه زهرا سبحانی
تهران

گویا با دیوانه خل وضعی طرفن که همین الان و بدون تکمیل فرایند درمانش از تیمارستان مرخص شده. خنده زورکی می‌کنم و به دنبال بهانه‌ای می‌گردم شاید اگر راه برم کمتر بخاره. بلند می‌شم و در همان حین ادامه می‌دم؛ واقعاً نمی‌تونستم صبر کنم. اونقدر مشتاق ورود به دانشگاه هستم که تمام سلولای بدنم در حال پیچ و تاب خوردن هستن. متأسفم گویا سلولای پام از همه بیشتر مشتاقن و توانایی بی‌حرکت بودن ندارن. چشم‌ام رو محکم فشار می‌دم و منتظر می‌مونم که منو از اتاق پرت کنن بیرون. خبری نمی‌شه. پس با ترس چشم‌ام رو باز می‌کنم و در کمال تعجب با چهره خندان دو مصاحبه‌گر مواجه می‌شم. عجب! چقدر خنده به صورتاشون می‌یاد. خانم مصاحبه‌گر بالاخره به حرف می‌یاد؛ آقای به شدت مشتاق، زیون چرب و نرمی دارین. می‌تونین برین برای امروز کافیه و بعد سه هفته جواب گزینشی به دستم رسید که می‌گفت با امتیاز بالایی تو مصاحبه پذیرفته شدی. خلاصه خواستم بگم هر وقت کف پاتون در به موقعیت رسمی خارید با به کم شیرین زبونی می‌شه حلش کرد.



اگر در این موقعیت باشم حتما کف پام توی کفش می‌خاره. اون موقعیت اونجاست که قراره برای ورود به دانشگاه و پذیرش تورشته مورد نظرم ازم مصاحبه بگیرن. از اونجا که رتبه بالایی آوردم، نگرانی خاصی ندارم و تنها نگرانیم در اون لحظه کف پای عزیزمه که داره می‌خاره. آقای اخمو زیر سبیل‌های انبوهش سوال‌های مربوط رو می‌پرسه. بابت پته جواب می‌دم و در همان حال موقعیت کفشم رو عوض می‌کنم؛ مورب، افقی، عمودی و بالاخره می‌کوبمش روی زمین. خانم و آقای اخمو با چشمای متعجب‌شون جواری منو از زیر نگاهشون می‌گذرونند که



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۴ ■ مهر ۱۴۰۰

نوجوانان



اگر تا حالا

نمی‌دونستی

چطوری می‌تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می‌کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیج شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می‌کنیم

فاطمه پورا براهیم
دزفول



دوره دولت نوجوونا

اگر من رئیس‌جمهور بشم، پنج فرمان اصلی مو در کمال پارٹی بازی، اختصاص می‌دم به یه کار زیربنایی؛ به آموزش و پرورش که خیلی غرغر می‌شنوه. اولین فرمان من ساختن دولتی‌ه که دیگه توش هیچ ورزشکاری، وسط حل تست‌های ادبیات، با دلتنگی یاد خاطرات تیم والیبال شون نمی‌افته؛ هیچ نقاشی، تو حاشیه کتاب مبانی هنرهای تجسمی با حسرت نقاشی نمی‌کشه؛ و ترس از شکست ندادن تست‌های غول کنکور رو نداره.

فرمان بعدیم یادآوری به برخی اساتید دانشگاه فرهنگیان، اونجا باید یادآوری بشه چیزی به نام نیمکره راست مغز هم وجود داره و دانش‌آموزی که کاردستی‌های قشنگی می‌سازه به اندازه دانش‌آموزی که خوب بلده معادله‌های ریاضی رو حل کنه باهوشه! به عنوان قدم سوم حجم کتاب‌های درسی کم و زنگ‌های جدیدی که توش مهارت همدلی و فن بیان و حل مساله حتی اتوکردن لباس و نوشتن رزومه و دانش‌هایی که خیلی بیشتر از اون درسا تو خوشبختی و استقلال بچه‌ها تأثیر دارن تدریس بشن.

اگر من رئیس‌جمهور بودم فرمان چهارم برای بازسازی مدرسه‌ها بود. جواری که مدرسه‌ها قشنگ‌ترین جای شهر بشن.

اما پنجمین فرمان عجیب من؛ تا الان آموزش و پرورش ماشااا... ارتباط خوبی با نویسندگه‌ها داشته اما از این به بعد باید با هنرمندگه‌های دیگه هم آشتی کنه. با فیلمسازها، برنامه‌نویس‌ها، استندآپ کمدین‌ها و... باید شیوه تدریس خلاقانه تربشه. مثلاً چی می‌شه اگر نوجوونا به جای کتاب قطور تاریخ یه سریال می‌دیدن؟

اما با تمام این حرفا، من که دخترم و احتمالاً تا پایان تحصیلاتم هم هنوز اجازه رئیس‌جمهور شدن نخواهم داشت اما شاید اگر بزرگ‌تر بشم و درگیر دخل و خرجم بشم و این سوالو دوباره ازم بپرسین، مثل بعضی از منتقدان و مسوولان، نوجوونا و نوجوونی خودم یادم بره و به تنها چیزی که اهمیت بدم مسائل اقتصادی باشه.

پس برید خدا رو شکر کنید که من الان رئیس‌جمهور نیستم و گرنه همه‌تون از گرسنگی تو مدرسه‌های قشنگ‌تون می‌مردین!



اولین نظرسنجی بزرگ سلیقه نوجوان‌ها در

Nojavoanim.ir